

آموزش فا در کنفرانس در اروپا

(۳۰ و ۳۱ می ۱۹۹۸، در فرانکفورت آلمان)

لی هنگجی

بعضی از شما که در اینجا حضور دارید شاگردان قدیمی هستید درحالیکه خیلی‌ها جدید هستند.

چند سالی بیش نیست که آموزش فا را آغاز کرده‌ام. قبلاً زمانی که برای آموزش فا به فرانسه رفتم، در آلمان توفقی داشتم. آدم تا محیط اینجا را ببینم. این دومین بار است که به فرانکفورت می‌آیم، ولی اولین باری است که شاگردان جدیدی از مناطق مختلف اروپا را ملاقات می‌کنم. معتقدم این رابطه‌های تقدیری است که همه‌ی ما را برای تمرین این دافا دور هم جمع کرده است. در مدرسه‌ی بودا، ما به رابطه‌های تقدیری معتقدیم. بنابراین باید این فا را گرمی بداریم. خیلی از شما که اینجا هستید فا را خیلی عمیق مطالعه نکرده‌اید و غالباً آنرا چی‌گونگی معمولی تلقی کرده‌اید. نتیجه‌ی گسترش این فا در چین این بوده که تا ۱۰۰ میلیون نفر آن را مطالعه و تمرین می‌کنند. تعداد مردم مناطق خارج از چین نیز کاملاً زیاد است. چرا اینگونه است و چرا این طور است که سطح تحصیلی کسانی که فا را فرا می‌گیرند نسبتاً بالا است؟ خیلی از آنها در مجموعه‌ی اندیشمندان افرادی بارز هستند. در خیلی از مناطق چین و نیز سایر مکان‌ها، افرادی با موقعیت اجتماعی نسبتاً بالایی وجود دارند که تمرین می‌کنند. البته، زمانی که چی‌گونگی معمولی در چین برای اولین بار به عموم معرفی شد، اکثر تمرین کنندگان آن افرادی مسن و بیمارارن بودند. بنابراین مردم آن را به‌عنوان یک نوع تمرین فیزیکی و چیزی که به آنها کمک می‌کرد سالم بمانند، در نظر گرفتند. البته، چی‌گونگی، بعضی از پدیده‌های فوق طبیعی را مطرح کرد که به آسانی در جامعه‌ی مردم عادی دیده نمی‌شوند و این باعث شد چی‌گونگی نمایی از رمز و راز به خود بگیرد، اما همه‌اش همین بود.

بسیاری از مردم قادر نیستند کاملاً بفهمند که چی‌گونگی درباره‌ی چیست. از زمانی که دافا عمومی شد، بعضی از پدیده‌های غیرقابل توضیح را در چی‌گونگی آشکار کرده‌ام و همچنین چیزهایی که در اجتماع چی‌گونگی توضیح داده نشده بودند. اما این دلیل آن نیست که چرا بسیاری از مردم دافا را مطالعه می‌کنند. علت آن این است که فای ما می‌تواند به‌طور واقعی مردم را قادر سازد به کمال برسند، به‌طور واقعی مردم را نجات دهد و به شما اجازه دهد که در روند تزکیه، به‌طور واقعی به سطوح بالا صعود کنید. فا شما را واقعاً قادر می‌سازد به استانداردهای سطوح مختلف برسید، خواه آن قلمرو ذهن‌تان و یا کیفیت فیزیکی بدن‌تان باشد. آن قطعاً می‌تواند چنین نقشی را داشته باشد.

همین الان به این اشاره کردم که بسیاری از مردم فا را مطالعه می‌کنند. افرادی که تحصیل کرده هستند روشنفکرند و عموماً چیزی را کورکورانه یاد نمی‌گیرند. این افراد به محض اینکه فا را یاد می‌گیرند، عموماً ثابت قدم هستند، زیرا ارزش آن را میدانند. کتاب، خیلی از اسرار آسمانی را آشکار می‌کند و بیشتر اینکه، معنای درونی آن عظیم است. بدون توجه به اینکه مایلید در تزکیه به چه قلمرو بالا یا چه سطح بالایی برسید، آن قادر است شما را راهنمایی کند. هیچ کسی قبلاً این فا را به بشر آموزش نداده است. اگر دافا را مطالعه نمی‌کردید، علی‌رغم اینکه چه تعداد کتاب می‌خواندید یا دستاوردهای شما در جامعه‌ی انسانی چقدر عظیم بود، این دانش را به دست نمی‌آوردید. علت این است که این چیزی نیست که فرد بتواند از طریق کتاب‌ها بیاموزد یا بتواند در دانش بشری پیدا کند. شما می‌توانستید تمام کتاب‌هایی که وجود دارند - قدیمی یا جدید، شرقی یا غربی - را جستجو کنید، هنوز قادر به یافتن آن نمی‌بودید.

مطلب دیگری وجود دارد: برای انجام عمل تزکیه، شخص باید کتاب را خیلی مطالعه کند. بسیاری از افراد در تزکیه‌شان به خواندن فا توجه نمی‌کنند. این درست نیست. چرا تقاضای نسبتاً سختگیرانه‌ای در رابطه با این مسئله دارم؟ اغلب گفته‌ام که اگر می‌خواهید تزکیه کنید، باید کتاب را خیلی زیاد مطالعه کنید، آن را مکرر بخوانید. کتاب معنای درونی عظیمی دارد- آن غیرقابل تصور است. خیلی از شاگردان جدید درک کامل و دقیقی از این ندارند و به اندازه‌ی لازم به این موضوع توجه نکرده‌اند. آنها فکر می‌کنند این کتاب صرفاً جوهر سیاه روی کاغذ سفید است- "وقتی یک‌بار آن را بخوانم، خواهم دانست که آن درباره‌ی چیست". البته، هر کتابی در جامعه‌ی انسانی همین‌طور است، چراکه آنها صرفاً به دانش سطحی محدود می‌شوند و فاقد هر گونه معنای باطنی هستند؛ بعد از فقط یک‌بار خواندن آن، می‌دانید که آنها درباره‌ی چه هستند. اما این کتاب متفاوت است، چرا که آن برای تزکیه‌ی مردم راهنمایی و هدایت را فراهم می‌کند. اگر می‌خواهید خودتان را در این فارشد دهید، باید مرتباً کتاب را مطالعه کنید. فقط در آن حالت است که می‌تواند تزکیه‌ی شما را هدایت کند.

به این بیندیشید: سابقاً عمل تزکیه اینگونه بود که یک استاد شاگرد خود را راهنمایی می‌کرد. وقتی زمان رشد شما فرا می‌رسید، به شما می‌گفت چگونه تمرین کنید، چطور رشد کنید و هر سطح و قلمرویی چگونه هست. اما آن فقط می‌توانست در مقیاسی کوچک و با تعداد کمی از افراد انجام شود. امروزه ما افراد زیادی داریم- ۱۰۰ میلیون نفر در حال یادگیری هستند. برای من غیرممکن است که شخصاً به هر کسی آموزش دهم و حرکت‌های هر تمرین را به آنها نشان دهم. بنابراین برای حل این مشکل، هر چیزی را که بتوانم به شما بدهم و هر چیزی را که بتواند شما را قادر سازد که خودتان را رشد داده و تغییر دهید در این کتاب نوشته‌ام- تمام اینها در این اثر فاش شده است. نه تنها پیشرفت شما از طریق اصول آن هدایت می‌شود: در پشت این فا معنای باطنی قدرتمندی وجود دارد. مفاهیم آن فوق‌العاده هستند- آنها ابداً تئوری‌های مردم عادی نیستند. آنچه که ما با آن سر و کار داریم، فراتر از اقلیم مردم عادی می‌رود. بنابراین آموزش این چیزها، شکل‌هایی از زندگی که ورای [شکل‌های زندگی] مردم عادی و [ورای] آن‌گونه که بُعدهای دیگر هستند می‌باشند را تحت تأثیر قرار خواهد داد. به عبارت دیگر، گرچه ظاهر این کتاب مثل جوهر سیاه روی صفحه‌ی سفید به نظر می‌آید، ولی پشت هر کلمه، بُعدهای بی‌شماری در سطوح مختلف وجود دارند، و حتی پشت کلمات، بودها، دأوها و خدایان بُعدهای مختلف خود را متجلی می‌سازند.

همگی درباره‌ی آن بیندیشید: من مکرراً تأکید کرده‌ام که شما باید کتاب را گرامی بدارید. وقتی شما نمی‌دانید که کتاب چقدر با ارزش است، خیلی به آن توجه نخواهید کرد، و البته شما مقصر در نظر گرفته نخواهید شد. اما اگر هم‌اکنون بدانید که کتاب چه معنای درونی بالایی را دارا است، و هنوز به آن احترام نگذارید و یا آن را جدی نگیرید، پس باید بگویم موضوع فرق می‌کند و شما نباید این‌گونه باشید. البته، از سوی دیگر، وقتی آگاهید که چه اندازه معنای درونی دارد، خودتان خواهید دانست که آن را گرامی بدارید.

برخی از شاگردان ما گفته‌اند: "این واقعاً عجیب است- من متوجه شدم هر بار که خواندن آن را تمام می‌کنم، کتاب، متفاوت است. دفعه‌ی بعد که آن را می‌خوانم، مجدداً کاملاً متفاوت می‌باشد". بعد از خواندن اولین بار کتاب، سؤالات زیادی دارید: "چرا آن اینطور است؟ چرا آن طور است؟" اما وقتی برای بار دوم آن را می‌خوانید، متوجه می‌شوید که تمام سؤالات شما حل شده است- آن می‌تواند به تمام سؤالات پاسخ دهد. ولی شما سؤالات جدیدی خواهید داشت، چراکه تزکیه یک روند صعود کردن است. سؤالات جدیدی که ظاهر می‌شوند، بالاتر از سؤالات و جواب‌هایی خواهند بود که وقتی برای اولین بار کتاب را خواندید، داشتید. وقتی کتاب را برای بار سوم می‌خوانید، متوجه می‌شوید که تمام سؤالات را که داشتید و نتوانستید در زمان مطالعه‌ی دوم بفهمید، حل شده‌اند. و اگر به مطالعه ادامه دهید، به همین طریق پیش می‌رود. در حال حاضر تعدادی از مردم هستند که کتاب را بیش از ۱۰۰ بار خوانده‌اند. آنها دیگر نمی‌توانند این فا را کنار بگذارند. هر چه بیشتر مطالعه می‌کنند، چیزهای بیشتری در کتاب می‌بینند و معنای درونی آن عظیم‌تر می‌شود. چرا این‌گونه است؟ اگر بودها، دأوها و خدایان در بُعدهای پشت این کلمات ببینند که زمان پیشرفت

شماست، آنها بطور طبیعی اجازه فهمیدن اصولی را که در آن قلمرو وجود دارند به شما می‌دهند. شما احساس خواهید کرد که ناگهان یک مفهوم باطنی دیگر آن جمله را می‌فهمید.

قبلاً، وقتی درباره‌ی روشن‌بینی بحث کردم، یک راز آسمانی را که هیچ‌کس فاش نکرده بود تشریح کردم: "تزکیه به شخص بستگی دارد، درحالی که گونگ به استاد فرد مربوط است." مردم برای هزاران سال فکر می‌کردند که خودشان تزکیه کرده و صعود می‌کنند. اما در واقع شما نمی‌توانید هیچ چیز را با تزکیه [توسط خودتان] بدست آورید. اگر استادی نداشته باشید که از شما مراقبت کند، هیچ چیزی نمی‌تواند حل شود. به این معنی که، مسائل واقعی توسط استاد شما حل می‌شود- آنها توسط عوامل پشت فا حل می‌شوند. روشن‌بین شدن خودتان فقط درخصوص این است که پس از غلبه بر مشکلات در تمرین‌تان، به تزکیه‌تان ادامه دهید. منظور ما از "روشن‌بین شدن خودتان"، این است. درخصوص روشن‌بین شدن واقعی به چیزی از اصول، اگر این فا به شما اجازه ندهد که آن را بدانید، هر چه قدر هم تلاش کنید نمی‌توانید به آن روشن‌بین شوید. بنابراین باید یک شرط را برآورده سازید: باید به طور حقیقی تزکیه کنید.

مذاهب در غرب ایمان را آموزش می‌دادند، درحالی که در شرق روشن‌بینی را. منظور این است که شما باید پای‌بند و مصمم باشید. بدون این نوع ذهن و قلب، نمی‌توانید هیچ چیزی را به سرانجام برسانید. به بیانی دیگر، وقتی شما درک خوبی از فا ندارید، قادر نخواهید بود ثابت قدم و مصمم باشید. بعضی از افراد وقتی می‌بینند که شاگردان دیگر، فا را مطالعه نمی‌کنند، احساس نگرانی شدیدی می‌کنند: "شما فا را کسب کرده‌اید، اما آن را مطالعه نمی‌کنید. چه شرم‌آور!" بله در واقع همین‌طور است. خیلی از افراد مطالعه‌ی فا را جدی نمی‌گیرند و در عوض آن را مثل چی‌گونگ معمولی به حساب می‌آورند: "من کمی تمرینات را انجام می‌دهم و جسمم را تقویت و تنظیم می‌کنم." البته، فای ما عظیم و بزرگ است، بنابراین زمانی که برای تقویت بدن فیزیکی یک شخص، درمان بیماری‌ها یا حفظ سلامتی به کار می‌رود، بسیار مؤثر بوده و تغییراتی که شخص تجربه می‌کند قدرتمندند. اما اگر فقط خواهان بهبودی یا سالم ماندن باشید، به تأثیراتی که از رشد شما ناشی می‌شود دست نمی‌بایید. گذشته از این، آنچه امروز انجام می‌دهم یک هدف روشن دارد. من این فا را برای درمان و یا سالم نگه داشتن کسی ارائه نمی‌دهم. هدف من، هدایت مردم به سطوح بالا و ارتقاء حقیقی شما است. اگر نتوانید با این نگرش منطبق بشوید، فقط می‌توانید صرفاً در سلامتی خود پیشرفت بدست آورید. اما اگر برای اهدافی بجز فرا گرفتن واقعی این فا آمده‌اید، متأسفانه ممکن است حتی نتوانید آن مقدار کم را هم بدست آورید. به عبارت دیگر، اگر حقیقتاً برای فرا گرفتن این فا آمده باشید، می‌توانید همه چیز را کسب کنید. حتی اگر بدون هیچ هدف مشخصی آمده باشید، یا بدون قصد درمان شدن و سالم ماندن، آمده باشید که چیزی بیاموزید، یا اگر افکار دیگری داشته باشید، نتایج احتمالاً خوب خواهد بود. زیرا در طی روند رشدتان، مجازید یک روند فهم تدریجی داشته باشید؛ به همین علت است که از شما می‌خواهیم که کتاب را بخوانید. شما نیاز دارید بفهمید که آن درباره‌ی چیست. سپس می‌توانید تصمیم بگیرید که آیا می‌توانید به یادگیری و تزکیه کردن ادامه دهید.

من این نظر را دارم که به محض اینکه یک شاگرد جدید شروع به تمرین می‌کند باید کتاب را به او بدهیم تا بخواند. بعد از خواندن کتاب تصمیم می‌گیرد که آیا این چیزی است که او می‌تواند انجام دهد. اگر حاضر به ادامه‌ی آن باشد، خواهد آمد تا تزکیه کند؛ اگر نباشد، نباید او را مجبور کنیم. حتی اگر چه ما نجات را به مردم ارائه می‌دهیم، نمی‌توانیم آنها را مجبور کنیم. قبل از اینکه شخصی قادر باشد که تزکیه کند، باید در قلبش اشتیاق برای رشد، برای تزکیه کردن و رسیدن به اقلیم بالاتر را داشته باشد. اگر قلب شخص تکان نخورد، هیچ کسی نمی‌تواند کاری بکند. چیزی که نتیجه‌ی اصرار و پافشاری باشد، تزکیه نیست و پافشاری نمی‌تواند کسی را به تزکیه کردن هدایت کند. آن کاملاً بی‌فایده خواهد بود اگر قلب کسی تکان نخورده باشد و یا نخواهد خودش را تغییر دهد. شما می‌دانید که اینها اصولی فوق‌العاده هستند. چطور می‌توانید [با مجبور شدن]، به سطوح بالا تزکیه کرده و قلمرو خودتان را ارتقاء دهید.

خیلی از مردمی که در گذشته چی گونگ را تمرین می کردند طرز تفکر اشتباهی داشتند: "من تا زمانی که هر روز با پشتکار حرکت‌های تمرینات را انجام دهم و زمانش را روزانه افزایش دهم رشد خواهم کرد". اما در واقع هیچ چیزی رشد نمی‌کند. این شخص هرگز نمی‌توانست از مرحله‌ی درمان بیماری و حفظ سلامتی فراتر رود، یعنی اینکه، از سطح مهار کردن چی. ولی چی گونگ به آن محدود نمی‌شود. آن، در کوششی برای انجام کار خوب برای مردم، صرفاً چیزهایی از تزکیه در پائین‌ترین سطح را که می‌تواند بیماری‌ها را شفا دهد و سلامتی را حفظ کند عمومی ساخت. اما هدف آن چیز دیگری است. به همین علت است که اغلب می‌پرسیم: چرا چی گونگ - چیزی که هرگز در تاریخ چین یا در دنیا دیده نشده بود - میان وضعیت امروزه‌ی جامعه‌ی [مدرن همگام با علم] ظهور شد؟ مردم فقط انسان هستند. ذهن بشر و هوشمندی مردم محدود شده است. بنابراین نمی‌توانند این چیزها را تشخیص دهند و فکر می‌کنند همه‌ی این‌ها طبیعی و تصادفی هستند. می‌گوییم که هیچ چیزی نه "طبیعی" است و نه "تصادفی" - هر چیزی دلیل خودش را داراست. آنچه تشریح کردم برای این بود که به شما بگویم باید مطالعه‌ی فا را جدی بگیریم. تا زمانی که فا را مطالعه می‌کنید، در تزکیه صعود کرده و حالت‌های مختلف ظاهر می‌شوند. اما اگر فا را مطالعه نکنید چیزی بدست نمی‌آورید.

مهم نیست که چگونه تمرینات چی گونگ را انجام می‌دهید یا چقدر برخی استادان چی گونگ درباره‌ی آنها مباحث می‌کنند، تمرینات چی گونگ چیزی بیش از درمان کردن بیماری‌ها و حفظ سلامتی نیستند. آنها یقیناً شما را به یک اقلیم بالا و عمیق هدایت نخواهند کرد. در گذشته، برای هیچ‌کس - خواه او جزء بعضی محافل تزکیه یا جامعه‌ی مذهبی بود - ابداً امکان نداشت که فایی تا این حد ژرف و خارق‌العاده را بداند. چی گونگ معمولی فقط به مردم آموزش می‌دهد که چگونه خودشان را معالجه کنند و سالم بمانند چراکه فایی ندارد که مردم را در تزکیه هدایت کند. منظورم این است که اگر می‌خواهید به آن اقلیم برسید و توانایی‌های ژرفی را رشد دهید، قلمرو فکر شما باید تا آن سطح بالا برود.

می‌دانیم که مدارس آموزشی بودا و دائو در گذشته گفتند که شخص مجبور است در تزکیه بر تقوا تأکید کند. مسیح به مردم گفت که باید خوب باشند. معنای انسان خوب بودن چیست؟ تأکید بر تقوا چه معنایی دارد؟ معنایش این است که باید بهتر و بهتر رفتار کنید. چقدر باید خوب باشید؟ باید بهتر از تمام مردم عادی باشید - پس شما کسی هستید که از مردم عادی فراتر می‌روید. از آنجا که یک تزکیه کننده هستید بدن‌تان گونگ را رشد می‌دهد و گونگ شما تا قلمرو ذهن‌تان رشد می‌کند. هر چقدر قلمرو ذهن‌تان بالاتر باشد، سطح گونگ‌تان نیز بالاتر است. می‌گوییم که علم هرگز قادر نیست به این دست یابد؛ یعنی، پیشرفت آن هرگز نمی‌تواند به قلمرو بوداها نزدیک شود. زیرا مهم نیست چقدر علم پیشرفت می‌کند، انسان‌ها هنوز هم انسان‌هایی معمولی هستند. همگی درباره‌اش بیندیشید: یک انسان عادی تمام انواع احساسات و تمایلات و نیز انواع متنوعی از وابستگی‌ها را داراست. با همه نوع تمایلات دنیوی می‌خواهید به بهشت بروید - چطور می‌تواند آن مجاز باشد! آیا در آن صورت، بهشت یک جامعه‌ی انسان‌های عادی نمی‌شود؟ آیا آن جامعه‌ی مردم عادی نخواهد شد که مردم در آن با هم می‌جنگند، رقابت می‌کنند و یکدیگر را فریب می‌دهند؟ بنابراین قلمرو ذهن شما بایستی قبل از آنکه بتوانید به آنجا بروید تا آن حد بالا برود.

خیلی از مردم اعتقادات مذهبی دارند. اما اگر به مذاهب امروزه باور دارید، به‌خاطر یک چیز، خدایان دیگر از چیزی مراقبت نمی‌کنند، در نتیجه برای‌تان دشوار است که سطح‌تان را بالا ببرید. دیگر اینکه، خیلی از مردم نمی‌توانند معنای واقعی آنچه که توسط مسیح یا یهوه یا مریم مقدس در روزگار خودشان گفته شده بود را بفهمند. برخی از مردم فکر می‌کنند که شخص فقط باید اعتقاد و ایمان داشته باشد تا به بهشت برود. ایمان داشتن فقط یک زیربناست. درک بسیاری از مردم در فهم سطحی آن کلمات متوقف می‌شود. آنها می‌گویند، "تا زمانی که ایمان داشته باشم، مطمئناً بعد از مرگ به بهشت می‌روم". بگذارید به شما بگویم که نمی‌توانید به آنجا بروید. چرا نمی‌توانید؟ درباره‌ی آن بیندیشید. ایمان واقعی چیست؟ شما صرفاً به زبان می‌گوئید که ایمان دارید، اما در واقع قلباً ایمان ندارید. چرا این را می‌گوییم؟

چون اگر واقعاً ایمان داشته باشید، اعمال شما با کلامتان منطبق می‌شوند. وقتی شما در کلیسا اعتراف می‌کنید و می‌گوئید: "خدای من کمک کن. من امروز کار اشتباهی کردم. لطفاً گناه مرا ببخش"، در آن لحظه رفتار شما خوب است. اما به محض اینکه از کلیسا بیرون می‌روید، هر کاری که مایلید انجام می‌دهید و درست مثل یک انسان عادی رفتار می‌کنید. اشتباهات مشابهی را مرتکب می‌شوید و میان مردم عادی حتی بدتر از آنها رفتار می‌کنید. پس برای یک لحظه بیندیشید: اعتراف شما چه فایده‌ای داشت؟ خیلی از مردم عمیق‌تر از آنچه در سطح است، نمی‌روند. شما نباید اشتباهاتتان را بعد از اعتراف تکرار کنید. وقتی که بعداً در می‌یابید که هنوز اشتباهات دیگری را انجام دادید، دوباره برای اعتراف و متوقف ساختن تکرار اشتباهات مشابه می‌روید. همان‌طور که این کار را انجام می‌دهید و بطور پیوسته از اشتباهاتی که بین مردم عادی مرتکب شدید فاصله بگیرید، آیا شخص بهتری نیستید؟ آیا به قلمرو بالاتری نرسیده‌اید و شخص خوبی که خیلی فراتر از مردم عادی است، نشده‌اید؟ آیا درحال تمرین تزکیه و ارتقاء شین‌شینگ خود نیستید؟ از آنجائی که فرهنگ غربی مفهوم تزکیه‌ی شخصی را ندارد، نه مسیح در زمان آموزش فای خود به واژه‌ی "تزکیه" اشاره‌ای کرد و نه یهوه؛ آن مفهوم حتی وجود هم نداشت. علت این است که آنها می‌دانستند "تزکیه به شخص بستگی دارد درحالی که گونگ به استاد شخص مربوط است." تا زمانی که شخص تزکیه می‌کند، با هر چیزی، توسط آن خدای بهشت آسمانی که شخص در آینده به آن وارد خواهد شد کمک می‌شود. او در تغییرات بدن شما اثر می‌گذارد، بدن‌تان را تبدیل می‌کند و بدن شما را قادر می‌سازد قدرت عظیمی را که یک خدا دارد بدست آورد. تمام اینها توسط خدایان انجام می‌شود.

برخی از مردم می‌گویند که بعد از مرگشان به بهشت می‌روند. مردمی که تزکیه نکرده‌اند در کلمات فرهنگ غربی شما، بعد از مرگشان، "ارواح" نامیده می‌شوند. این ارواح در واقع اشباح هستند. همگی درباره‌اش بیندیشید. آنها چه هستند؟ مردم در شرق فهم روشن و صریحی از تزکیه‌ی بدن انسانی دارند: شخص یک بدن بودایی را از طریق تزکیه رشد می‌دهد، یعنی، یک بدن خدایی. اگر شخص این بدن بودایی را نداشته باشد - به عبارت دیگر، اگر شخص بدن یک خدای بهشت آسمانی را نداشته باشد - روح او بعد از بیرون آمدن [از بدنش] از نور می‌ترسد. آن در نور خورشید از هم پاشیده می‌شود و حتی نمی‌تواند دوباره بازپیدایی یابد. این دلیل آن است که چرا مردم بعد از اینکه می‌میرند با یک پارچه پوشانده می‌شوند - آن از قرار گرفتن در معرض نور آفتاب جلوگیری می‌کند - و آنها در زمین دفن می‌شوند تا روحشان تجزیه نشود. بوداها و خدایان فوق‌العاده درخشانند، حتی روشن‌تر از نور خورشید. آیا روح یک شخص متلاشی نمی‌شد اگر یک خدا را می‌دید؟ چطور او می‌تواند به بهشت برود؟ بنابراین باید بدن یک خدا را داشته باشد و هم‌زمان، عناصر ترکیبی موجودات هوشمندش از طریق تزکیه تغییر کند، تا آنها را متشکل از ماده‌ی با انرژی بالا سازد. شخص فقط با یک بدن بودا یا یک بدن خدایی می‌تواند برود. آیا یک روح می‌تواند به دنیای انسانی بیاید؟ خیر، او نمی‌تواند. بنابراین قبل از اینکه آن بتواند در این دنیا بماند، باید با بدن یک انسان بازپیدایی داشته باشد و از طریق بدن‌های پدر و مادری متولد شود. بعضی از مردم اشتهاً فکر می‌کنند که اگر فقط ایمان داشته باشند به بهشت می‌روند. چطور چنین چیزی ممکن است. این برای ما در چرخه‌ی تزکیه‌کنندگان، خنده‌دار است. قبل از اینکه به بهشت بروید، باید بطور واقعی تمرین تزکیه را انجام دهید.

بنابراین در مذاهب غربی، در روند اعتقاد به خدا، شین‌شینگ یک نفر و قلمرو ذهن او پیوسته صعود می‌کند و او فردی بهتر و بهتر می‌شود. پس آیا نمی‌توان گفت که او درحال تزکیه کردن است؟ شکل در تزکیه مهم نیست؛ همه نوع روش‌های تزکیه وجود دارند. تفاوتی در شکل‌های تزکیه بین مذاهب شرق و غرب وجود دارد. چرا در غرب مثل شرق به تزکیه اشاره نمی‌شود؟ در واقع هر دو تزکیه هستند. آن صرفاً به این دلیل است که فرهنگ شرقی در این مورد بسیار صریح و مشخص است، در حالیکه فرهنگ غرب درباره‌ی این چیزها صحبت نمی‌کند. علت این است که وقتی خدایان برای نجات مردم و ارائه فای خودشان پائین می‌آیند، نیاز دارند که یک شکل فرهنگی که برای مردم قابل فهم باشد را اختیار کنند. فقط در آن هنگام می‌توانید بفهمید - فقط [وقتی آنها] از زبان انسانی آن زمان‌ها استفاده می‌کنند

می‌توانید بفهمید. آنچه گفته‌ام همچنین برای گفتن این به شما بود که تمرین چی‌گونگ معمولی، نمی‌تواند مردم را قادر سازد که به قلمروی خیلی بالا و ژرف برسند- این غیرممکن است. فقط تزکیه‌ی واقعی می‌تواند چنین کند. چی‌گونگ فقط چیزی در پائین‌ترین سطح تزکیه است، بنابراین آن محدود به درمان بیماری و حفظ سلامتی است. حتی زمانی که به درمان بیماری و حفظ سلامتی می‌رسد، الزاماتی برای مردم وجود دارد، زیرا هر چه باشد، آن یک شکل تزکیه است و از هر نوع درمان پزشکی که در بین مردم عادی وجود دارد، متفاوت است. اگر می‌خواهید چی‌گونگ را فرا بگیرید تا بیماری‌تان را شفا دهید، باید الزامات اصول چی‌گونگ را برآورده سازید.

منظور از برآورده ساختن الزامات اصول چی‌گونگ چیست؟ از آنجا که آن فراتر از معمولی است- اگر بخواهید بدون متوسل شدن به دارو، تزریقات، یا عمل جراحی، از ابزار فوق‌طبیعی برای درمان بیماری استفاده کنید و معالجه شوید، آیا این فوق‌طبیعی نیست؟- موجودات بشری قبل از اینکه بیماری‌های‌شان بطور واقعی درمان شود باید با اصول آن منطبق باشند. این دلیل اصلی این است که چرا خیلی از مردم حتی با وجود اینکه چی‌گونگ را تمرین می‌کنند، نمی‌توانند از بیماری‌های‌شان رهایی یابند. از آنجا که شما می‌خواهید از این روش فوق‌طبیعی برای از بین بردن بیماری‌تان استفاده کنید، باید با اصول فوق‌طبیعی منطبق شوید. بنابراین باید از الزامات چی‌گونگ را پیروی کنید، شخص خوبی باشید و تمایل خود برای انجام کارهای بد یا غیراخلاقی را از بین ببرید- فقط در آن صورت است که بیماری شما واقعاً درمان خواهد شد. این دلیل واقعی پشت بهبودی در بیماری است. ولی برای درمان‌های پزشکی مردم عادی کاربرد ندارد. بنابراین برای اینکه بهبود یابید، مجبورید تن به جراحی بدهید، تزریقات داشته باشید یا دارو مصرف کنید. اما یک اصل در دنیا وجود دارد به نام "تا از دست ندهید بدست نمی‌آورد." برای بدست آوردن، باید از دست بدهید و وقتی از دست می‌دهید، بدست می‌آورد. این یک حقیقت محض است. می‌دانید چرا بیماری‌تان در بیمارستان بهبود می‌یابد؟ برخی می‌گویند که بیماری توسط وسایل فنی علم مدرن درمان می‌شوند. من می‌گویم آن فقط این‌طور است که مردم امروزی یک روش یا یک شکل نمود در جامعه‌ی مدرن را اجرا می‌کنند. دلیل واقعی پشت درمان شما محدود به آن نیست. چیزها باید با اصول جهان در این بُعد منطبق باشند. شما می‌دانید که وقتی بیمارید باید پول زیادی را برای دیدن دکتر بپردازید. البته بعضی کشورها برنامه‌های خوب رفاه اجتماعی دارند، و مردم آن جوامع بیمه‌ی اجتماعی سلامتی دارند که می‌تواند این مشکل را حل کند. ولی با این حال رنج می‌کشید- آیا وقتی بیمارید، رنج نمی‌کشید؟ وقتی رنج می‌کشید پریشانید، و رنج کشیدن خودش یک راه بازپرداخت کارما است. بعلاوه، نیاز است پول پرداخت کنید، تزریقات انجام دهید، دارو مصرف کنید و حتی ممکن است خودتان را به تیغ جراحی بسپارید. آیا پیش از اینکه وضعیت شما بهتر شود، رنج را تحمل نکرده‌اید؟ اما بگذارید شما بگویم که این بهبودی بیماری را از ریشه درمان نکرده است: آن، کارما را به جای دیگر هل داده یا به آینده موکول کرده است.

علت این است که بیماری از خارجی‌ترین سطح بدن فیزیکی یک انسان معمولی نشأت نمی‌گیرد؛ بلکه از سطح ذرات میکروسکوپی زیرین بدنی که از بزرگترین مولکول‌ها ساخته شده، می‌آید. بدن انسان ترکیبی از مولکول‌هایی است که در سطوح میکروسکوپی مختلف، دارای ذراتی هستند و هر سطح از ذرات یک بُعد است. البته، این بُعدها روی هم جمع نمی‌شوند. آنها به شکلی هستند که ذرات کوچکتر تشکیل دهنده‌ی ذرات بزرگتر می‌باشند. اما قلمرو هر سطح ذرات کوچک، یک بُعد است. بُعدهای بسیاری شبیه این‌ها وجود دارد و در واقع آنجا مکان استقرار علل خیلی از بیماری‌ها است. بیماری‌ها از سطح نمی‌آیند. آنچه که در سطح گوشتی یا نسوج یک انسان ظاهر می‌شود، فقط تجلی ظاهری یک بیماری است.

بعد از عمل جراحی، تصور می‌کنید که تومور شما برداشته شده است. اما در واقع، آنچه که برداشته شده فقط بافت گوشتی است که از سطح بزرگترین مولکول‌ها ساخته شده است. آن برداشته شده است، بطوریکه سلول‌هایش دیگر در این بُعد وجود ندارند. ولی نمی‌توانید ذرات میکروسکوپی‌تری که سلول‌ها را تشکیل می‌دهند بردارید. اما از آنجا که بعد از برداشته شدن آن سلول‌ها، آنها را دیگر در سطح بدن نمی‌بینید، اینطور بنظر می‌آید که درمان شده‌اید.

بعداً، بیماری ممکن است تغییر شکل داده شود و برخی از بیماریها ممکن است دوباره به حال اول برگردد. از آنجا که بیماری واقعاً از بین نرفته است، آن ممکن است بجای دیگر حرکت کند و یک تومور دیگر در آنجا ظاهر شود. یا شاید به شکل دیگری از بیماری یا بدشاندی و بدبختی تغییر شکل دهد. این دلیل واقعی زیربنایی آن است، که ما مشاهده کرده‌ایم. زمانی که توانایی‌های فوق‌طبیعی برای درمان یک بیماری بکار می‌روند، دیگر عمل جراحی ضروری نیست. چرا یک توانایی فوق‌طبیعی می‌تواند تومور یک نفر را از میان بردارد؟ علت این است که آن، بیماری را از بُعد دیگری برمی‌دارد، بُعدی که با چشم انسان غیرقابل رؤیت است. بگذارید مثالی ساده بزنیم. شما می‌بینید که این پارچه یک برآمدگی در اینجا دارد. چرا؟ علت این است که یک دلیل پشت آن وجود دارد - دست من پشت آن است. اگر شما فقط پارچه را بردارید و نه دست را، آن به این سمت می‌آید. یعنی اگر شما علت پشت آن را حل نکنید، نمی‌توانید مشکل را از ریشه از بین ببرید. به عبارت دیگر، درمان‌های پزشکی بشری نمی‌تواند مشکل بنیادی را حل کند، چراکه آن فقط در سطح، مشکلات را حل می‌کند و نمی‌تواند کارما را از بین ببرد.

در این دنیا، خواه یک شخص از دست بدهد یا بدست بیاورد، خواه خوشحال باشد، خواه کاملاً از آنچه رخ می‌دهد خشنود باشد، خواه خوشبخت باشد، و وسعت بدبختی او - تمام اینها توسط دو ماده‌ی کارما و تقوا که روی بدن انسان حمل می‌شوند تعیین می‌گردند. یکی نامیده می‌شود تقوا و دیگری کارما. تنها همین دو ماده هستند که مؤثرند. ما تقوا را وقتی کار خوبی انجام می‌دهیم جمع می‌کنیم. در روزگاران قدیم مردم از جمع کردن تقوا سخن می‌گفتند. امروزه مردم آن را یک چیز مفهومی یا در قلمرو ذهن به حساب می‌آورند. درواقع آن یک نوع ماده است، یک ماده‌ی کاملاً ملموس. کارما که مردم درباره‌ی آن صحبت می‌کنند، در مذاهب شرقی به‌خوبی توضیح داده شده است. کارما چیست؟ آن یک ماده‌ی سیاه است. یک شخص وقتی کار اشتباهی انجام می‌دهد، این ماده را بوجود می‌آورد. وقتی بیش از حد از این ماده جمع شود، چیزهای ناخوشایندی برای او رخ می‌دهند، مانند مریض شدن، بدبختی و بدشاندی آوردن یا اوقات سختی را گذراندن. من دریافته‌ام که هر چیزی که برای انسان‌ها اتفاق می‌افتد، نتیجه‌ی آنچه خود انسان‌ها انجام داده‌اند می‌باشد. در این دنیای بشری، اینکه آیا خوشحال هستید و اینکه آیا همه چیز بر وفق مرادتان است، همگی نتیجه‌ای از آنچه خودتان انجام داده‌اید است. این چیزها اغلب در زندگی کنونی شما متجلی می‌شوند، درحالی که برخی از این چیزها در زندگی بعدی‌تان ظاهر خواهند شد؛ بیشتر آنها در زندگی بعدی خود را متجلی می‌سازند. معنای "ظهور پیدا کردن در زندگی بعدی" چیست؟ معنایش این است که آن در این زندگی شما رخ نمی‌دهد ولی در زندگی بعدی خود را نشان می‌دهد. بخشی که در این زندگی متجلی می‌شود، توسط چرخه‌های تزکیه در شرق "کیفر و مجازات در همین زندگی" نامیده می‌شود. [یعنی،] بعد از انجام یک کار اشتباه، بلافاصله با کیفر و مکافات مواجه می‌شوید. برخی از مردم بعد از انجام کاری بد، وقتی از درب بیرون می‌روند، بر سرشان می‌آید. آنها آن را به عنوان کیفر و مجازات ناشی از انجام کار بد نمی‌بینند، اما فکر می‌کنند که آن اتفاقی یا طبیعی بوده است. به نظر من هیچ چیزی به عنوان "پدیده‌های طبیعی" وجود ندارد، چراکه همه چیز نظم و ترتیب داده شده است - تصادف وجود ندارد. در این بُعد، چیزهای بسیار بسیار زیادی هستند که مردم قادر به دیدن آنها نیستند. البته، علم مدرن می‌داند که هوا، اکسیژن، هیدروژن و مقدار کمی از عناصر دیگر وجود دارند که از مولکول‌ها تشکیل شده‌اند، اما این همه‌ی آن چیزی است که علم می‌داند. اما چشمان شما حتی نمی‌تواند آن چیزها را ببیند.

در واقع، می‌توانم به شما بگویم که در این بُعد، در سطحی بسیار میکروسکوپی، آنها - شامل ماده عظیم فراگستر - همگی خدایان هستند. آنها هر حرکت و هر عمل انجام شده توسط انسان‌ها و چیزهایی که آنها انجام داده‌اند را به وضوح می‌دانند. وقتی مردم کارهای بدی انجام می‌دهند، آنها همیشه فکر می‌کنند که هیچ کسی نمی‌تواند آنچه را که انجام داده‌اند ببیند. آنها می‌دانند که آنچه انجام دادند اشتباه بوده ولی هنوز سعی می‌کنند که توجیه خودفریبانه‌ای را پیدا کنند که به آنها حس محق بودن و راحتی بدهد. آنها به هیچ‌وجه به خدایان اعتقاد ندارند. این یک مثال فی‌البداهه است. آن با هیچ موردی از مذهب یا نژاد درگیر نمی‌شود، فقط درباره‌ی مردمی که مرتکب

اشتباه می‌شوند، صحبت می‌کنم. احتمالاً می‌دانید که چند روز پیش یک کشور خاصی آزمایش‌های هسته‌ای انجام داد و پنج بمب اتمی را یکی بعد از دیگری منفجر کردند. بسیاری از کشورها شوکه شدند! علت این است که تمام مردم دنیا خواستار صلح هستند. انفجارهای اتمی آنها برای چه بود؟ من هیچ تصور و فکری ندارم. فقط درباره‌ی افرادی که مرتکب اشتباه می‌شوند، صحبت می‌کنم، اظهار نظر نمی‌کنم که آن ملت درست بود یا نه. بیائید درباره‌ی آن بیندیشیم. اگر چه آن بمب‌های هسته‌ای در زیرزمین منفجر شدند، ولی خدایان خسارتی را که آنها به زمین، به محیط بشر و به دنیای مادی که از مولکول‌های [در اندازه‌های] مختلف تشکیل شده‌اند، وارد آوردند تحمل نخواهند کرد! زمانی که آسمان انسان‌ها را تنبیه می‌کند، مردم فکر می‌کنند که آن یک پدیده‌ی طبیعی است. درجه‌ی حرارت آن کشور ناگهان در دنیا حداکثر شد. آن تا دمای بیش از ۱۲۲ درجه‌ی فارنهایت (۵۰ درجه‌ی سانتی‌گراد) ثابت ماند و بسیاری از مردم از شدت گرما مردند. و بعد یک طوفان آمد و باعث مرگ و میر بسیاری شد. مردم متوجه نمی‌شوند که این پدیده‌ها هشدار از طرف خدایان هستند: "شما نمی‌توانید آن کار را بکنید." مردم فقط آنها را پدیده‌ی طبیعی به حساب می‌آورند. هیچ چیزی در این دنیا اتفاقی رخ نمی‌دهد. یک نگاه بیندازید: اگر هر ملتی، منطقه‌ای یا فردی عمل بدی انجام دهد، بلافاصله پدیده‌های خاصی بدنال آن رخ می‌دهد. فجایع و هر آنچه که بر سر بشر می‌آید، ناشی از رفتار خودشان است. من فقط خیلی کوتاه درباره‌ی بعضی چیزها در سطح ابتدایی صحبت کردم. شاگردان قدیمی که در جمع حضار هستند، درحال حاضر درک عمیقی از این چیزها دارند. از آنجا که خیلی از شما که اینجا هستید شاگردان جدیدی هستید، صرفاً درباره این وضعیت‌ها به اختصار بحث کردم.

اگر می‌خواهید این چیزها را کاملاً بفهمید، فکر می‌کنم باید بروید کتاب را بخوانید. کتاب، جوآن فالون، جامعه‌ی علمی و فنی را در سراسر دنیا به لرزه درآورده است. معنای باطنی جوآن فالون واقعاً عظیم و غنی است. از آنجا که تمرین تزکیه به سطوح مختلف و قلمروهای متنوعی تقسیم شده است، بعد از یک‌بار خواندن کتاب، متوجه می‌شوید که: اوه، این کتابی است که به شما می‌گوید چگونه انسان خوبی باشید. اما می‌توانم بگویم که آن فقط به شما آموزش نمی‌دهد که چگونه شخص خوبی باشید. اگر آن فقط برای همین بود، شما قادر نمی‌بودید سطح خود را ارتقاء دهید. اگر می‌خواهید خودتان را ارتقاء دهید، کتاب می‌بایست شامل اصول فا در قلمروهای بالاتر باشد و شما را به فراتر از یک انسان خوب بودن هدایت کند. بنابراین، کتاب می‌بایست دارای معنای باطنی در آن سطوح باشد. وقتی شما به سطوح حتی بالاتر تزکیه می‌کنید، آن قادر خواهد بود تزکیه‌ی شما را به سطوح بالا، بالاتر و باز هم بالاتر هدایت کند. پس این فا باید این توانایی را داشته باشد، آن باید مفاهیم باطنی در سطوح مختلف برای هدایت تزکیه‌ی شما داشته باشد. آن شما را در سراسر راه تا رسیدن به هدف تزکیه - قلمرو کمال - راهنمایی خواهد کرد. بنابراین هر چه به سطح بالاتری برسید، همان‌طور که تزکیه می‌کنید، چیزهای بیشتری را در کتاب می‌بینید. آنچه اینجا می‌گوییم، ابتدا متوجه شاگردان جدید است. فقط به اختصار درباره‌ی آن صحبت کردم، اما در واقع آن بسیار پیشرفته است. شما درک‌های متفاوتی خواهید داشت. حالا بیشتر از این صحبت نمی‌کنم، چراکه این کنفرانس فا اساساً برای تبادل تجارب و درک‌ها است.

مایلم تبادل تجربه‌ها و درک‌هایی که شاگردان در حین مطالعه‌ی فا در تزکیه‌ی خود بدست آورده‌اند را بشنوم. به سؤالات شما در نیمه‌ی روز آخر کنفرانس پاسخ خواهم داد و آن نیز آموزش فا خواهد بود. مطمئناً سؤالات مختلفی دارید. سؤالاتی که به تزکیه اشاره دارد، بین دانش آموزان رایج است و برای رشد همگی شما سودمند است. می‌توانید سؤال‌های تان را روی یک تکه کاغذ بنویسید و من به آنها پاسخ خواهم داد. شاگردان قدیمی اخیراً رشد سریعی داشته‌اند و بین آنها و شاگردان جدید کاملاً یک فاصله افتاده است. فا به‌طور کامل به شاگردان ما آموزش داده شده است. آنچه باقی می‌ماند فقط موضوعی است از اینکه شما چطور در تزکیه پیشرفت می‌کنید.

همین الان مقدماً برای شاگردان جدید، درباره‌ی برخی از اساسی‌ترین اصول صحبت کردم. اگر قرار بود برای آنها تمام و کمال توضیح دهم باید روزها اینجا می‌نشستم و آموزش می‌دادم. فقط خیلی کم و در مفهومی کلی درباره‌ی آنها صحبت کردم.

فرصت برای اینکه بتوانیم یکدیگر را ملاقات کنیم به سختی پیش می‌آید. همیشه احساس می‌کنید که مدت نسبتاً طولانی است که تزکیه می‌کنید ولی احتمال دیدار من بسیار کم بوده است. در واقع شما هر روز در کنار من هستید، فقط آن را نمی‌دانید. اما شما اجازه ندارید این را بدانید، چرا که شما هنوز در لایه‌ی سطحی هستید، یک انسان معمولی. فقط زمانی که تا آن مرحله تزکیه کنید، قادر خواهید بود آن را بفهمید. منظورم این است اگر بخواهید تزکیه کنید، من قادر هستم از شما مراقبت کنم. بدون توجه به اینکه چند نفر تمرین می‌کنند، می‌توانم از همگی مراقبت کنم. تعداد بی‌شماری بدن قانون [فاشن] دارم. این مفهوم در مذاهب غربی وجود ندارد، ولی در مذاهب شرقی به‌ویژه در بودیسم وجود دارد. در بودیسم گفته شده است که بودا آمیتا با بدن‌های قانون زیادی دارد. می‌توانم به شما بگویم که بدن‌های قانون من غیرقابل شمارشند، غیرممکن است بتوان آنها را شمرد. به عبارتی دیگر، مهم نیست چند نفر تزکیه می‌کنند، قادرم از همگی آنها مراقبت کنم. اما این بدن‌های قانون، خود من هستند، و آنها تجسم خاصی از خرد [من] هستند. این نمی‌تواند با مفاهیم بشری درک کرده شود، زیرا علم امروزی صرفاً به این بُعد حاضر و به درک آن از ساختار سطح بزرگترین ذرات محدود شده است.

علم معاصر توانایی دیدن ترکیب بزرگترین ذرات مولکولی را دارد. یک ویژگی فولاد این است که آن محکم تر از آهن است، زیرا عناصر و ساختار ذرات آن متفاوت هستند. مس چطور به نظر می‌رسد؟ طلا و نقره چگونه هستند؟ علم می‌تواند این چیزها را درک کند. بنابراین آن از موادی که تاکنون شناخته شده است استفاده می‌کند و فقط با آن به عنوان اساس و پایه، توسعه می‌یابد. اما بگذارید به شما بگویم که همین، عظیم‌ترین مانع برای علم معاصر برای شناخت بُعدهای دیگر است. به بیانی دیگر، آن، مسیر فهم ماده در دنیاهای میکروسکوپی یا در آن‌هایی که حتی عظیم‌تر و وسیع‌تر می‌باشند را پیش نگرفته است. در واقع ماده از ذرات مولکولی کوچک متفاوتی تشکیل شده است، و آن ذرات مولکولی نیز از ذرات اتمی ساخته شده‌اند. ذرات اتمی از ذرات هسته‌ی اتم تشکیل شده‌اند و ذرات هسته‌ی اتم از ذرات میکروسکوپی تری تشکیل شده‌اند. ذرات میکروسکوپی تری تشکیل شده‌اند. ذرات میکروسکوپی تری هم از ذرات حتی میکروسکوپی تری ساخته شده‌اند. ذرات حتی میکروسکوپی تری به ترتیب از ذرات حتی میکروسکوپی تری و بیشتر میکروسکوپی تری تشکیل شده‌اند. برای انسان این نامحدود و بی‌پایان به نظر می‌رسد. این، به همین شکل به سمت پایین‌تر ادامه می‌یابد. چقدر میکروسکوپی می‌شوند؟ می‌توانم به شما بگویم که وضعیت میکروسکوپی‌ای که ذرات به آن می‌رسند، مبهوت کننده است!

شاکيامونی سه‌هزار دنیا را در یک دانه‌ی شن دید. سه‌هزار دنیایی که او درباره‌اش سخن گفت، اشاره به جامعه‌ی انسانی نبود. او درباره‌ی تئوری سه‌هزار دنیای خودش صحبت می‌کرد. بگذارید به بیانی ساده بگویم: معنایش این است که در کهکشان راه شیری ما سه‌هزار بُعد فیزیکی مشابه بُعد نوع بشر ما وجود دارد. به بیانی دیگر، سه‌هزار سیاره مانند این یکی وجود دارد. اما منظور شاکيامونی این بود که سه‌هزار دنیای این چینی فقط در یک دانه‌ی شن وجود داشتند. من درباره‌ی این موضوع در کتاب جوان فالون بحث کرده‌ام. اگر دوزن سه‌هزار دنیای یک دانه‌ی شن، تعداد زیادی دنیاهای انسانی و نیز موجودات میکروسکوپی وجود داشته باشد، پس درون دنیاهای آن دانه‌ی شن، پس ممکن است رودخانه‌ها، دریاچه‌ها و دریاهایی نیز وجود داشته باشد که آنها نیز شن داشته باشند. پس در آن دانه‌ی شن نیز آیا سه‌هزار دنیای میکروسکوپی تری و جوامع میکروسکوپی تری مثل جوامع نوع بشر، وجود ندارد؟ شاکيامونی قادر بود چیزها را در سطح خیلی میکروسکوپی ببیند. او یک بودا بود پس این توانایی را داشت. اما می‌توانم به شما بگویم که آن نیز سطحی و کم‌ترفا بود. اگر به همین طریق ادامه دهید خواهید دید که ذرات در آن جهان‌های ذره‌بینی، نامحدود و بی‌پایان هستند. بگذارید به ساده‌ترین شکل مثالی بزنم. به مردم گفته‌ام که بزرگترین لایه‌ی ذراتی که بشر قادر به

دیدن آن است، لایه‌ی مولکول‌ها نیست؛ بزرگترین لایه‌ی ذراتی که بشر می‌تواند ببیند، لایه‌ی سیارات است. اما سیارات بخشی از لایه‌ی بزرگترین ذرات در کیهان نیستند. آنها فقط ذراتی بین عالم کبیر و عالم صغیر هستند. فقط بیندیشید چه تعداد ذرات سیاره‌ای عظیمی وجود دارند.

جهان یک واحد است، یک ذره‌ی مجتمع. سه‌هزار جهان مشابه جهان ما، لایه‌ی دوم جهان را تشکیل می‌دهد؛ یعنی، آنها سطحی از ذرات بزرگتر را شکل می‌دهند. آن فقط بسط و گسترشی از یک جهت خطی است. اما بسط و گسترش ذرات، نامحدود و بی‌پایان است - آنها در همه جا پخش می‌شوند و در همه چیز نفوذ می‌کنند. وقتی یک الکترون پیرامون هسته‌ی یک اتم دوران می‌کند، آیا این شبیه به گردش زمین ما به دور خورشید نیست؟ آنها دقیقاً مثل یکدیگرند، هم از لحاظ مکانیسم و هم شکل. هر قدر یک ذره کوچکتر باشد، متراکم‌تر است. اگر یک الکترون را به اندازه‌ی زمین ما بزرگ می‌کردید و نگاه می‌کردید تا آنچه را که در سطح آن است ببینید، چه چیزی می‌یافتید؟ آیا ممکن است موجودات انسانی آنجا وجود داشته باشند؟ البته آنچه که روی آن وجود دارد و شکل هستی ذره دو مفهوم مختلف هستند. فقط به شما ایده‌ای می‌دهم. آیا آن شبیه یک سیاره به نظر نمی‌رسید؟

بشر امروز خودش را به عنوان تنها شکل بالاتر حیات در کل جهان در نظر می‌گیرد. می‌توانم به شما بگویم که در واقع انسان یگانه پائین‌ترین شکل حیات در سراسر عالم است. در تمام سیارات به‌جز کره‌ی ماه، موجودات زنده وجود دارند. ماه توسط بشر در گذشته ساخته شد (تاریخ بشر به صورت چرخه‌ای تکرار می‌شود). زمانی که کارمای بشر بیش از حد زیاد می‌شود، نسل بشر نابود می‌شود. سپس یک نژاد بشری جدید دوباره ظاهر شده و توسعه می‌یابد. پس از آن، وقتی بد می‌شود، دوباره نابود می‌شود. حال که به ماه اشاره کردم، به شما خواهم گفت که ماه توسط انسان ماقبل تاریخ در سالیان نسبتاً دور ساخته شد. در آن زمان که تازه ساخته شده بود، ماه به این بزرگی نبود، اما روشن‌تر از امروز بود. اما اندازه‌ی [آن هنگام] آن برای مردم امروز کاملاً بزرگ به نظر می‌رسید. از آنجا که داخل ماه خالی است، با گذشت زمان بتدریج روی آن با غبار ناشی از انفجارهای اجرام آسمانی پوشیده شده است. غبار مواد حاصل از انفجارهای هنگام تولید دوباره‌ی سیارات، مرتباً سطح ماه را پوشانده است؛ این به طرز چشمگیری ضخامت سطح کره‌ی ماه را افزایش داده است. ضخامت سطح آن ده‌ها کیلومتر فزونی یافته است؛ یعنی غبار روی آن. اگر ده‌ها کیلومتر کم می‌شد، به اندازه‌ی ابتدایی آن می‌رسید.

گفتن این مطالب فقط به این خاطر بود که بگویم موجودات زنده در هر سیاره‌ای وجود دارند. به علاوه، خیلی‌ها موجودات زنده‌ای هستند ظاهرشان شبیه انسان‌ها است، فقط در این بُعد وجود ندارند، زیرا ذرات متفاوت، بُعدهای متفاوتی را بوجود می‌آورند. اگر بخواهید وارد آن بُعدها شوید، نمی‌توانید با مفاهیم دانش بشر امروزی آنها را درک نمایید - این علم خیلی سطحی می‌باشد. برای آنکه به این‌گونه دنیاها وارد شوید، بایستی که با شیوه‌های هستی، شکل‌های حیات و روش‌های تفکر در آن دنیاها، منطبق شوید. تنها در آن صورت است که می‌توانید آنها را بشناسید. با ورود به یکی از این دنیاها کشف می‌کنید که ذرات آن کوچکتر از ذرات بُعد انسانی است. با این وجود بُعد آنها بی‌نهایت وسیع است. ما انسان‌ها در میان این دو نوع از ذرات وجود داریم. مولکول‌ها و سیارات.

هوا ترکیبی از مولکول‌ها است، این طور نیست؟ اما شما نمی‌توانید آن را ببینید. گل‌ها، سبزه‌ها، درختان، آهن، فولاد، لباسی که می‌پوشید، بدن گوشتی‌تان، موهایتان، هر چیزی که استفاده می‌کنید و هر آنچه که در اطراف‌تان وجود دارد، همگی از مولکول‌ها ترکیب یافته‌اند. خاک نیز از مولکول‌ها تشکیل گردیده است. ما انسان‌ها آن را "خاک" می‌نامیم. درحالی که خدایان فکر می‌کنند که هر چیزی در بُعد انسانی ترکیبی از خاک است. خدایان، خود مولکول‌ها را به‌عنوان خاک در نظر می‌گیرند. کسی از من در مورد جمله‌ای که از قول بیهو لرد مردم غرب گفته شده بود، پرسشی کرد که او برای آفرینش انسان از خاک استفاده کرد. در حقیقت، هر چیزی در این بُعد، شامل هوا، در نظر آنان خاک است، فقط ما انسان‌ها قادر به فهم و درک آن نیستیم. شما به‌سادگی با خاک پوشیده شده و توسط خاک محاصره شده‌اید. انسان‌ها درحال خزیدن بر روی تپه‌هایی از خاک هستند. هر چیزی از خاک ترکیب شده و انسان‌ها در این

خاک هستند. فکر می‌کنم پس از آنکه این موضوع را این‌گونه شرح دادم، نباید درک داستان خلق موجودات بشری با خاک رس همان‌گونه که لرد مردم غرب گفته است، دشوار باشد.

چنانچه بخواهید در مورد روش هستی موجودات زنده در بُعدهای دیگر چیزی بدانید، می‌بایست خود را با روش‌های هستی در بُعدهای سطوح ذرات کوچکتر، منطبق کنید. نمی‌توانید آن را با استفاده از تئوری‌های علمی امروزه درک کنید؛ قبل از آنکه درک کنید، مجبورید مفاهیم علوم مدرن را دور بیندازید. وقتی آن را درک کنید، پی خواهید برد که آن، مفهوم زمان و مکانی که توسط انسان‌ها بیان شده، نیست. گر چه می‌بینید که اینجا در حال صحبت هستیم، آخرین جمله‌ای که گفتم، توسط موجودات بُعدهای دیگر نیز شنیده شد. در انجام این، در حال رفتن فراتر از تمامی زمان - مکان‌ها هستیم. در بُعدی با زمان بسیار سریع، جمله‌ای را که الان گفتم تاکنون از میان میلیون‌ها سال عبور کرده است. منظور این است. با این حال موجودات زنده در زمان - مکان‌های مختلف، کمترین میزان آگاهی از اینکه آیا زمان آنها کند یا تند می‌گذرد را ندارند. زیرا ترکیب ماده در بُعدهای مختلف، با زمان آن بُعدها هماهنگ می‌باشد و آنها برداشت خودشان را از زمان دارند. در طی زمانی که من آن جمله را گفتم، تاکنون ده‌ها میلیون سال را گذرانده‌اند. شاید برای آنها مدت زمان یک سال طولانی‌تر به نظر برسد تا یک سال روی زمین [برای ما اینجا]. به عبارتی دیگر، شما نمی‌توانید با تفکر انسانی این چیزها را بسنجید. بنابراین اگر می‌خواهید بُعدهای دیگر را بفهمید، قبل از درک آنها نیاز دارید که با روش‌های تفکر و حالت چیزها در آن بُعدها، منطبق شوید. پشت این فاهیم درونی متعددی وجود دارد. این همچنین به شما می‌گوید که چرا در بُعدهای مختلف، معانی درونی مختلفی دارد و چرا چنان قدرت عظیمی در پشت این فاهیم وجود دارد که می‌تواند بدن‌های شما را تبدیل کند و شما را قادر کند که رشد نمایید. به‌سادگی به شما می‌گویم که نباید از قالب ذهنی یک شخص عادی برای درک شکل‌های هستی آنها استفاده کنید. پشت کلمات، لایه‌ای پس از لایه‌ای دیگر، شکل‌های حیات بالاتر بی‌شماری وجود دارند.

من این موضوع را صرفاً در رابطه با تفکر و دانش مردم معاصر بیان کرده‌ام. ساده‌تر بگویم، زمانی که در مورد این چیزها صحبت می‌کنم، علمی را که مردم امروزه به آن وابسته‌اند، تلفیق می‌کنم. اگر چه در بیان این اصول به شما، علم مدرن را تلفیق کرده‌ام، اما می‌توانم به شما بگویم که این علم را تأیید نمی‌کنم. قبل از هر چیز، با در نظر گرفتن کل کیهان عظیم، این علم همچون امور بچه‌گانه است. اما آن‌گونه که انسان آن را مشاهده می‌کند، این علم ابزار مدرن به همراه آورده است، باعث می‌شود چیزها نسبت به زمان‌های گذشته، بسیار بهتر به نظر برسند. در حقیقت، می‌توانم به شما بگویم که این علم در مقایسه با علم تمدن قبلی بشر، بسیار عقب است. حتی پیچیده‌ترین و پیشرفته‌ترین ابزارهای ساخته شده، زمانی که با تمدن قبلی بشر مقایسه شوند، بطور وحشتناکی ابتدایی بنظر می‌رسند. به علاوه، توسعه‌ی این دانش به گستره‌ی محدودی منحصر شده است، آن، برای خودش مرزهای خاصی قرار داده است. بنابراین چه موقعیتی را سبب شده است؟ آن جرأت تأیید چیزی خارج از علوم تجربی را ندارد. این ترسناک‌ترین چیز است، یعنی ترسناک‌ترین چیز برای بشریت. چرا این‌گونه است؟ همگی در این باره بیندیشید. علم واقعاً سطحی است. در کلام خود دانشمندان نیز، هنوز خیلی توسعه‌یافته نیست. اکنون مردم علم را قویاً باور دارند و فکر می‌کنند که آن، حقیقت مطلق است. امروزه این اعتقاد توسط بسیاری از تئوری‌ها در جامعه، همین‌طور توسط مذاهب غربی، خواه کاتولیک باشد یا مسیحیت، به مشترکاً استفاده می‌شود. آنچه که شما واقعاً به آن معتقدید لرد شما نیست - آنچه که واقعاً به آن اعتقاد دارید علم است. در اعماق وجودتان آنچه که حقیقتاً به آن معتقدید علم است، در حالی که مذهب شما صرفاً یک تشریفات ظاهری است که یک رفتار متمدن انسان‌ها شده است. اما بگذارید به شما بگویم که علم نیز یک مذهب نیز می‌باشد و یک مذهب بسیار جاافتاده است.

ثانیاً، شما می‌دانید که مذاهب معمولاً به مردم می‌گویند که چگونه رفتار کنند. علم نیز [سیستمی دارد که] از مدرسه‌ی ابتدایی شروع شده تا دبیرستان و دانشگاه ادامه می‌یابد. در مذاهب، کشیش‌ها، اسقف‌ها و دیگر افراد روحانی وجود دارند. اما این علم حتی توسعه‌یافته‌تر است. آن، معلم‌ها، لیسانس‌ها، فوق‌لیسانس‌ها، دکترها، فوق‌دکترها و نیز

مشاوران خود را دارد. هر چقدر مدرکی که شخص دارد بالاتر باشد، در آموزه‌های علمی بیشتری استاد شده است. اسامی و عناوینی که به معلمین و مدیران آن اطلاق می‌شود، بسیار زیاد است. از این نقطه نظر، آن خیلی خوب توسعه یافته است. معمولاً مذاهب به مردم می‌آموزند که به معنویات ایمان داشته باشند تا به تغییر شکل‌های مادی برسند، درحالی که علم به مردم می‌گوید که مادی نگاه کنند تا اعتماد و حمایت معنوی آنان حاصل شود. در هر حال علم چیزی نیست که خدایان به مردم عرضه کرده باشند. بلکه آن توسط موجودات فضایی درون سه قلمرو و با هدف کنترل بشر، به نوع بشر انتقال داده شد. باور مردم به آن از هر چیزی سبقت گرفته است. اما به شما می‌گویم که دقیقاً بدلیل سطحی بودن آن، این علم باعث فساد اخلاقی در جامعه‌ی انسانی شده است. این بسیار وحشتناک است. از آنجا که علم قادر به درک شکل‌های خاص هستی ماده‌ی میکروسکوپی نیست، نمی‌داند که وقتی انسان‌ها کارهای بد انجام می‌دهند کارما به وجود می‌آید یا اینکه این ماده‌ی سیاه برای انسان‌ها فاجعه و بدبختی به بار می‌آورد. آن نمی‌داند که وقتی مردم کارهای خوب انجام می‌دهند ماده‌ی سفید بوجود می‌آید که برایشان خوشحالی به بار می‌آورد و شرایط و پاداش‌هایی برایشان به ارمغان می‌آورد که وقتی در بُعدهای مختلف بازپیدایی یافتند تجربه خواهند کرد. علاوه بر این، علم توانایی اثبات وجود بهشت‌های آسمانی را ندارد. بنابراین، هر زمان که شما به اینگونه مسائل اشاره می‌کنید، افرادی که به علم باور دارند می‌گویند که شما در حال اشاعه‌ی "خرافات" هستید - "هیچ یک از اینها وجود ندارند. آنچه من به آن باور دارم علم است". پس درباره‌ی آن بیندیشید، آیا علم همچون چماقی بزرگ با بی‌رحمی به حیاتی‌ترین چیزی که حافظ انسانیت است - به اخلاقیات، ضربه نمی‌زند؟ این بی‌نهایت وحشتناک است!

بدلیل آنکه مردم می‌دانند با انجام اعمال بد، از رفتن به بهشت محروم می‌شوند و اینکه حتی ممکن است به جهنم سقوط کنند تا رنج مجازات بکشند، آنها قوانین اخلاقی دارند. انسان‌ها خود را از انجام اعمال نادرست منع می‌کنند تا اخلاقیات انسانی حفظ شوند. زمانی که انسان‌ها دیگر به این چیزها معتقد نباشند، زمانی که آنها دیگر به خدایان معتقد نباشند (درحالی که خدایان واقعا وجود دارند)، وقتی مردم به خدایان معتقد نباشند، در این باره بیندیشید: این بی‌نهایت هولناک است! مردم جرأت می‌کنند هر عمل شیطانی را انجام دهند. آنها فکر می‌کنند که هیچ کسی آنها را نمی‌بیند و بنابراین کارهای بدی انجام می‌دهند. نسل جدید که بر پایه‌ی علم مدرن رشد کرده است، بی‌باکانه قتل انجام می‌دهد، آتش‌افروزی می‌کند و کارهای بد انجام می‌دهد. جنایت‌کاران و جرم‌های سازمان‌دهی شده در جامعه ظاهر شده‌اند و مردم مواد مخدر مصرف می‌کنند، تجارت مواد مخدر می‌کنند، مرتکب فحشا می‌شوند... آنها از هیچ عمل شریانه و شیطانی فروگذاری نمی‌کنند. چیزهای کثیف و شرم‌آور زیادی وجود دارند. مردم هر کاری را که برایشان خوشایند باشد انجام می‌دهند، هر آنچه بخواهند انجام می‌دهند. همگی درباره‌ی آن بیندیشید: آیا چنین جامعه‌ای ترسناک نیست؟! این بزرگترین فاجعه‌ای است که علم برای ما آورده است. از آنجا که علم قادر به اثبات وجود خدایان یا وجود تقوا نیست، و چون درباره‌ی کیفر و مجازات کارمایی چیزی نمی‌داند، زمانی که شما به این چیزها اشاره می‌کنید، مردم به شما با یک گرز بزرگ - علم - هجوم آورده و شما را "خرافات" اطلاق می‌کنند. وقتی اخلاقیات بشری بطور فزاینده‌ای تا حد نابودی خراب می‌شود، جامعه به مرحله‌ای می‌رسد که هیچ کسی نمی‌تواند کاری برای آن انجام دهد، و موجودات بشری به خطرناک‌ترین زمان می‌رسند، چراکه خدایان به چنین نوع بشر منحرفی - بشری که بین انسان و حیوان قرار گرفته است - اجازه‌ی موجودیت نمی‌دهند.

اینجا فقط به این اصل اشاره می‌کنم. من مخالف دانش بشریت نیستم. بلکه می‌خواهم به شما بگویم که کورکورانه علم را باور نکنید. علم قادر است در بین حد و مرزهای محدودی از بُعد فیزیکی حاضر، پیشرفت‌هایی برای جامعه‌ی بشری بیاورد. اما فجایع متعاقبی که آن به بار می‌آورد نیز کاملاً ملموس است. آنچه که من به آن اشاره می‌کردم فجایعی هستند که مردم نمی‌توانند ببینند. فجایعی که مردم می‌توانند ببینند، مثل آلودگی محیطی و خسارت‌های محیط‌زیستی نیز بسیار وحشتناک هستند. این علم انواع و اقسام مشکلات اجتماعی را سبب شده است. از آنجا که تغییر طرز تفکر مردم به یک باره، کار دشواری است و از آنجا که اینجا شاگردان جدیدی داریم، درباره‌ی آن

بیشتر توضیح نمی‌دهم. خیلی از مشکلات جامعه توسط علم به‌بار آمده است - آن کاملاً ترسناک است. شما به خدایان باور ندارید، اما خدایان بطور واقعی و بطور عینی وجود دارند. در کیهان عظیم، خدایان همه جا وجود دارند. آنها حاضر مطلق هستند.

انسان‌ها به‌خاطر اعمال بدشان، از سطوح مختلف به اینجا سقوط کردند. آنها به پائین‌ترین سطح، این جامعه‌ی گمراه‌شده سقوط کرده‌اند، و به آنها یک جفت چشم ساخته شده از درشت‌ترین ذرات مولکولی داده شده است. و به همین دلیل چشمان شما قادر به دیدن بُعدهای دیگر نیست. پس در مدت تزیه‌ی ما، چرا برخی افراد می‌توانند چیزهایی را ببینند که مردم عادی نمی‌توانند؟ علتش این است که بینایی عقلانی این اشخاص باز شده است. ما آن را "باز شدن چشم سوم" می‌نامیم. آنها با چشم انسانی که ترکیبی از مولکول‌ها است، نمی‌بینند. با این حال، برخی از این افراد هنوز احساس می‌کنند که از چشمان‌شان برای دیدن استفاده می‌کنند. در واقع، هر دو نوع چشم‌ها می‌توانند هم‌زمان با هم فعال باشند، فقط شما احساس می‌کنید که گویی از چشمان‌تان برای دیدن استفاده می‌کنید. هم اینک این موضوع را برای‌تان توضیح دادم تا به رشد شما در تزیه کمک کرده باشم.

در ادامه، می‌خواهم کمی بیشتر درباره‌ی موضوع مذهب صحبت کنم. بسیاری از غربی‌ها در زمان گرفتن این فاء، به خاطر عقاید مذهبی‌شان موانعی دارند. در واقع، می‌توانم به شما بگویم که در میان مذاهب موجود در دنیای بشری امروز، هیچ مذهب راستینی در دنیا توسط خدایان مراقبت نمی‌شود. هر پدیده‌ی خاص مذهبی، معجزه‌ها یا نمودهایی که رخ می‌دهند، نتیجه‌ی فعالیت روح‌های پائین‌تر در جامعه‌ی بشری است، و آنها برای مردم مضر هستند. هیچ خدایی در حال مراقبت از مذاهب نیست.

بنابراین ما اینجا مشکلی داریم. اگر هیچ خدایی از مذاهب مراقبت نمی‌کند، شما نمی‌توانید درحالی که در آنها تزیه می‌کنید خودتان را رشد دهید و هیچ خدایی به اعتراف شما در کلیسا گوش نمی‌دهد. پس چطور می‌توانید رشد کنید؟ آنچه گفتم برای حمله به مذاهب نیست - آنچه توصیف کردم پدیده‌ای واقعی است. واقعاً اینگونه است. اما چرا خدایان، دیگر به خود زحمت مراقبت نمی‌دهند؟ این مشابه چیزی است که اشاره کردم: آنچه که شما واقعاً به آن معتقدید علم است، نه خدایان. البته، در ابتدا کاملاً این‌طور نبود. هنوز بعضی از مردم بودند که بخشی از وجودشان به خدایان معتقد بود. بعداً، چیزهای آن بخش نیز ضعیف و ضعیف‌تر شدند تا نهایتاً از میان برده شدند. بنابراین خدایان مراقبت از انسان‌ها را متوقف کرده‌اند، این موضوع یکی از دلایل آن است. شرایط اجتماعی که توسط علم مدرن بوجود آمده، باعث فساد اخلاقیات بشر شده، و بشر را به این امر هدایت کرده که از هیچ بدی و شرارتی فروگذاری نکند. انسان‌ها، رفتار انسانی و نیز قوانین حاکم برای انسان بودن را از دست داده‌اند، از این رو خدایان، دیگر انسان‌ها را به‌عنوان انسان در نظر نمی‌گیرند. به این دلیل، دیگر مردم را نجات نمی‌دهند. این است دلیل اصلی اینکه چرا خدایان ترک کرده‌اند.

من اینجا درباره‌ی موقعیت واقعی انسان صحبت می‌کنم. شما همگی می‌دانید که غربی‌ها درک نمی‌کنند که چرا چینی‌ها هنوز وقتی روابط زن و مرد مطرح می‌شود، بسیار محتاط هستند. بگذارید به شما بگویم که در واقع مردم باید اینگونه باشند. آزادی‌های جنسی، که نژادهای بشر را با هم مخلوط و اخلاقیات بشر را تیره کرده است، از نظر خدایان مطلقاً ممنوع است. بنابراین به عنوان تزیه کنندگان شما ابداً نباید اینگونه کارها را انجام دهید. شما می‌توانید یک زن و یا یک شوهر داشته باشید. این روش طبیعی زندگی موجودات انسانی است. اما شما مرتکب گناه می‌شوید اگر با کسی غیر از همسر خود رابطه‌ی جنسی داشته باشید. خدایان در تمام مذاهب راستین شرق و غرب بر این نکته قویاً تأکید کرده‌اند. زمانی که مذاهب درباره‌ی چگونگی طبیعی بودن انسان بحث می‌کنند، راجع به این موضوع بسیار جدی بحث کردند. امروزه مشکلات دیگری وجود دارند، مانند جنایت‌های برنامه‌ریزی شده، هم‌جنس‌بازی و خشونت‌پرستی. آنچه بیان کرده‌ایم فقط پدیده‌ها هستند، اما وضعیت جامعه را آشکار می‌کنند. مردم خشونت را تحمل کرده و در آن به افراط می‌روند، آنها به سراغ تبهکاران می‌روند و حتی رهبران دزدان دریایی را که سابقاً مردم را

می‌کشند و آتش به پامی کردند، ستایش می‌کنند. معنایش این است که مردم دیگر قادر به تشخیص خوب از بد نیستند؛ آنها دیگر نمی‌توانند خوبی را از شرارت تشخیص دهند. آنچه آنها می‌پرستند دیگر چیزهای درست و خوب نیستند، بلکه چیزها بد هستند. معتادان به مواد مخدر و مردمی که از لحاظ اخلاقی فاسدند، بدون هیچ اعتدال و انضباطی، هر کاری که می‌خواهند در جامعه انجام می‌دهند. ارزش‌های انسانی کاملاً معکوس شده‌اند.

سابقاً هر چقدر مجسمه‌های اسباب‌بازی زیباتر ساخته می‌شد (مجسمه‌هایی که بچه‌ها دوست داشتند)، مردم بیشتر آنها را دوست داشتند. امروزه، هر چقدر آنها زیباتر درست شده باشند، مردم کمتر آنها را دوست دارند. اگر آنها را به شکل شیطان، هیولا بسازید یا کاری کنید که زشت‌تر به نظر بیایند، سریع‌تر فروش می‌روند. و چرا این‌طور است؟ هیچ‌کسی از شما نمی‌خواهد که آن را بخرید، پس چرا آنها خیلی سریع فروش می‌روند؟ علت این است که همه می‌خواهند آنها را داشته باشند. معنایش این است که ارزش‌های مردم وارونه شده است و طبیعت شیطانی آنها بطور وسیعی رشد کرده است. همگی در این‌باره بیندیشید: آیا این ترسناک نمی‌شود اگر انسان‌ها به همین صورت پیش بروند؟ اگر خیلی با احتیاط، با نزاکت و با وقار رفتار کنید، یا اگر درست‌کار باشید، مورد حمله قرار می‌گیرید. مردم چنین شخصی را خشک، قدیمی، از مد افتاده و مغایر مد روز در نظر می‌گیرند! آیا اگر این روند اینچنین ادامه یابد، هنوز هیچ حد و مرزی وجود خواهد داشت؟ این وحشتناک است. همه چیز بشر در این روند بشدت به سمت پائین می‌رود. این مسئله در مورد آثار ادبی و هنری نیز صدق می‌کند. در گذشته، نقاشی‌ها می‌بایست خیلی زیبا و دقیق انجام می‌شد تا واقعاً روی مردم اثر بگذارد، تا قلب‌های مهربان داشته باشند و هنرهای این چنینی را خوب به حساب آورند. امروزه، اگر یک نقاشی عالی بکشید، کسی تحت‌تأثیر قرار نمی‌گیرد، زیرا او قلبی از خوبی و شفقت ندارد. اگر شما یک چیز وحشی بکشید - مثل چیزهایی که ابسترکشنیسم، امپرسیونیسم یا مدرنیسم می‌نامند - مردم آنها را کاملاً خوب به حساب می‌آورند. اما چطور آنها خوب هستند؟ اگر واقعاً استدلال انسانی را برای توضیح آن به کار ببرید، قادر نیستید هیچ توضیحی بدهید. در چه حالتی شخص می‌تواند آن را توضیح دهد؟ فقط زمانی می‌توانید بگوئید آن خوب است که در وضعیت گیجی و پریشانی و یا وضعیت ذهنی تغییر یافته‌ای باشید. اما آن وضعیت‌ها دقیقاً تجلی‌های طبیعت شیطانی شخص است که آشکار شده است. به بیانی دیگر، امروزه نه تنها ارزش‌های انسانی معکوس شده‌اند، بلکه طبیعت شیطانی بشر نیز تا این حد قوی، رشد کرده است.

در گذشته، مجسمه‌ها بسیار زیبا ساخته می‌شدند. مهارت‌های مجسمه‌سازی، فنون و اصول هنری آنها بسیار عالی بودند. امروزه توده‌ای جمع شده از آت و آشغال، یک کار هنری و شاه‌کاری از یک هنرمند بزرگ در نظر گرفته می‌شود. ارزش‌های انسان‌ها تا چنین حد وسیعی وارونه شده‌اند. همگی درباره‌ی آن بیندیشید: دنیای ما در آینده چگونه خواهد شد؟ در یک کشور، یک اسباب‌بازی را دیدم که به شکل مدفوع انسانی درست شده بود. آنها اسباب‌بازی‌هایی به آن شکل درست کردند و هنوز مردمی بودند که آنها را می‌خریدند. الان مردم چه چیزی را محترم می‌شمارند؟ آنها الان چه چیزی را دوست دارند؟ این فقط موضوع ساده‌ای از یک روند اجتماعی یا یک به‌اصطلاح الگو نیست، آن یک تغییر در ارزش‌های مردم است. برای افرادی که چنین ارزش‌هایی دارند چه اتفاقی خواهد افتاد؟ آیا آنها هنوز انسان هستند؟ فقط اهریمن‌ها به آن صورت هستند. اهریمن‌ها شیطانی هستند، درحالی که انسان‌ها باید خوب باشند. خوب و بد بطور آشکارا متفاوت هستند. برای افرادی که چیزهای خوب را دوست ندارند و در عوض چیزهای اهریمنی را می‌پسندند، هر چیزی در مورد آنها اهریمنی است، فقط ظاهر بیرونی آنان است که دست‌خوش تغییر بزرگی نشده است. اما همان‌طور که طبیعت اهریمنی یک شخص رشد می‌کند، متوجه خواهید شد که حتی صورت، ظاهر و بدن او درحال تغییرند و بیشتر و بیشتر نفرت‌انگیز می‌شود، و بیشتر و بیشتر وحشی می‌شود - حتی چشم‌هایش یک درنده‌خویی را بروز می‌دهد. اگر انسان بدین صورت ادامه دهد به‌راستی ترسناک است! اگر بشریت آن را در این لحظه متوقف نکند...

همه در این مورد بیندیشید. یک لحظه پیش در مورد یک اصل صحبت کردم، یعنی، تکامل جامعه‌ی انسانی شامل دوره‌های مختلفی از تمدن بوده است. اکنون می‌دانیم که عصر حجر بوده است. اجازه دهید به شما بگویم که درحقیقت عصر حجر ده‌ها بار روی این زمین رخ داده است. یک عصر حجر چیست؟ بعد از اینکه تمدنی از بین برده می‌شود، عصر حجر می‌آید و تنها تعداد کمی از افراد نسبتاً خوب زنده می‌مانند؛ همان‌طور که در داستان کشتی نوح بیان شده است، فقط تعداد خیلی کمی از افراد خوب زنده می‌مانند. آنها چه کار می‌کنند وقتی ابزارهایشان را از دست داده‌اند؟ ابزارهایشان را از سنگ می‌تراشند. سپس نوع بشر رشد می‌کند و تمدنی جدید شروع می‌شود. مردم این روند را عصر حجر نامیده‌اند. عصرحجری که ادعا شده از طریق آن میمون به انسان تبدیل شد هرگز رخ نداده - هرگز وجود نداشته است. با این حال هنوز مردم می‌گویند که انسان‌ها از میمون‌ها تکامل یافتند. این چیزی است که به‌وسیله‌ی دانش امروزی آورده شده است. آیا آن مسخره نیست؟ تئوری تکامل داروین پر از نقص و اشکال است. اگر آن را باور ندارید، دوباره با دقت آن را آزمایش کنید: در طول تکامل میمون‌ها به انسان‌ها و از ارگانیسم‌های اولیه به ارگانیسم‌های مدرن، حلقه‌های واسطه کاملاً مفقود هستند. با این وجود مردم این تئوری را قبول کرده‌اند. پس حالا، عقیده‌ی کورکورانه/این است! و این بدترین رسوایی و ننگ تمدن حاضر است. واقعاً عجیب و غریب است!

چیزی که من الان بحث کردم، درخصوص کل وضعیت جامعه‌ی انسانی بود. همگی در این باره بیندیشید: اگر خدایان انسان‌ها را به‌عنوان انسان به حساب نیاورند، پس آیا بشر در خطر نیست؟ همان‌طور که چند لحظه قبل مطرح کردم، چرا انسان‌ها در دوره‌های مختلف تمدن نابود شدند؟ چرا دیگر فرهنگ مایان وجود ندارد؟ یک نفر می‌تواند از آثار هنر باستانی ببیند که چقدر مردم آن زمان فاسد بودند. سفیدپوستان تمدن گذشته در غرب - اجداد سفید پوستان - نسل یونانی باستان بودند، نه یونانیان مدرن، بلکه نسل یونانیای باستان. تعداد خیلی کمی از مردم این نسل درحال حاضر وجود دارند. پی برده‌ام که آنها هندی‌های سفید پوست کشور هند هستند. تعداد خیلی کمی از آنها وجود دارد. چرا تمدن‌شان نابود شد؟ موارد هم‌جنس‌بازی در آثار باستانی و بقایای تمدن یونانی باستان پیدا شده است. شیوه‌ی زندگی در آن زمان خیلی منحرف، فاسد و افراطی بود. آیا به آن وضعیت نبود؟ آن به این شکل بود زیرا آنها به مرحله‌ی پایانی رسیده بودند. چرخه‌ی گذشته‌ی تمدن سفیدپوستان در آغاز شبیه آن نبود - مرحله‌ی اولیه‌ی یک تمدن انسانی مطمئناً نمی‌شد که آنگونه فاسد باشد - اما وقتی تمدن به مراحل آخر رسید و واقعاً فاسد شد، خدایان دیدند که انسان‌ها دیگر خوب نیستند، بنابراین آنها را نابود کردند. افراد خوبی که باقی ماندند، رشد و تکامل جدیدی را آغاز کردند، و آنها سفیدپوست‌های امروزی شدند. در مورد آن بیندیشید: اگر انسان‌ها بدون هیچ مانعی به همین شکل به رشد ادامه دهند و اگر خدایان آنها را به‌عنوان انسان در نظر نگیرند، آن بطور وحشتناکی خطرناک است!

عیسی از رحمت برای مردم گفت، و اینکه او آمده بود هنگامی که انسان‌ها با مصیبت مواجه می‌شدند آن افرادی که به او ایمان داشتند را نجات دهد. وقتی هیچ‌کسی به‌طور واقعی به او اعتقاد ندارد، بیاید چه کسی را نجات دهد؟ تباهی نوع بشر در دوره‌های زمانی مختلف، همه از فساد اخلاقیات بشر نتیجه می‌شود، چیزی که واقعاً وحشتناک است. انسان‌ها می‌خواهند چیزها را این‌طور و آن‌طور انجام دهند، آنها می‌خواهند این‌طور و آن‌طور پیشرفت کنند و می‌خواهند جامعه به وضعیت خاصی برسد - انسان‌ها می‌خواهند همه چیز را اداره کنند. اما تا به امروز انسان‌ها هرگز سرپرست [امور] نبوده‌اند، و آنها فقط وضعیت اجتماع را بدتر کرده‌اند و اخلاقیات فاسد بشری را بدتر کرده‌اند. مخصوصاً در چند سال گذشته، سرعتی که بشریت با آن سقوط کرده بی‌نهایت سریع و وحشتناک است. هرگز در مورد فاجعه‌ها یا بلایای بزرگ صحبت نمی‌کنم، چراکه صحبت در مورد این چیزها، سبب هرج و مرج در جامعه می‌شود. به‌منزله‌ی بیان اظهارات نسنجیده است، بنابراین درباره‌ی این چیزها صحبت نمی‌کنم. اینکه آیا آنها وجود دارند، مورد توجه من نیست و من قصد ندارم آن را مطرح کنم. اما به شما یک چیز می‌گویم: آنچه که امروز عرضه می‌کنم یک فای راستین است و من به آموزش می‌دهم که شخص خوبی باشید. اگر شما شخص خوبی باشید، آیا هر فاجعه‌ای می‌تواند ارتباطی با

شما داشته باشد؟ واقعاً این گونه است. می‌گوییم که اگر افراد در جامعه‌ی انسانی در مقیاس وسیعی خوب باشند، هیچ‌گونه فاجعه‌ای رخ نخواهد داد. زیرا هیچ چیز در تاریخ بشری تصادفی نیست - هر پیامدی علت خودش را دارد.

فکر می‌کنم که صحبت‌م در مورد این موضوع به تزکیه‌تان فایده خواهد رساند، زیرا تصورات و عقایدی که امروزه مردم کسب کردند، می‌تواند مانع آنها برای به‌دست آوردن فا شود. اینکه به شما می‌گوییم جامعه‌ی انسانی کنونی واقعاً چگونه است، به شما در کسب فا کمک می‌کند. چیزی که من در حال آموزش آن هستم یک قانون است، یک اصل است. شما ذهنیت خود را دارید و خودتان می‌توانید آن را ارزیابی کرده تا معین کنید آیا آن را صحیح می‌دانید.

چیزی که من الان مطرح کردم کاملاً پیشرفته و ظریف است، و دامنه‌ی مسایلی که دربر می‌گیرد بسیار پهناور است. اما هیچ شخص یا فرد خاصی را مخاطب قرار ندادم. صرفاً روی پدیده‌های اجتماعی تمرکز کردم. بدون توجه به اینکه چه نوع فردی هستید و بدون توجه به اینکه چقدر کارهای بد انجام داده‌اید، تا زمانی که بتوانید بطور واقعی با یک قلب خالص و بی‌ریا تزکیه کنید، من از شما مراقبت خواهم کرد. اگر تزکیه نکنید، هیچ کاری نمی‌توان کرد.

این یک کنفرانس تبادل تجربه است، بنابراین افراد قصد دارند آنچه را که از طریق تجربه‌هایشان یاد گرفته‌اند به اشتراک گذارند. در پایان، نصف روز به سؤال‌هایتان پاسخ خواهم داد و آنگاه نیز درباره‌ی خیلی از اصول فاسخنرانی خواهم کرد.

تمام بعدازظهر به سؤالات شما پاسخ می‌گوییم.